



هدایت می خواست از خودش فراروی کند

گفت وگو با محمد بهارلو
به مناسبت یکصدمین سال تولد هدایت
علی معصومی (همدانی)



نورثه موم، همسر
موم، چهارم، پنجم
هزاروی سیمند و هفتاد و
یک

محمد بهارلو، ۱۳۳۴، آبادان

نویسنده، منتقد، پژوهشگر.

۱۳۵۲، چاپ نخستین داستان کوتاه.

۱۳۵۹، اولین مجموعه داستان (شعله‌های آتش در میان قبرخانه) با نام مستعار.

۱۳۶۸، کلیدر سرنوشت نسل «تمام» شده (نقد).

۱۳۶۹، رمان «سال‌ها حکایت آن که با آب رفت».

۱۳۸۰، رمان «بانوی لیل».

و چاپ آثاری از صادق هدایت و درباره‌ی هدایت که در متن گفت وگو از آن‌ها نام برده شده است.

ع.م. آقای بهارلو گویا شما تنها نویسنده‌ای هستید که با موافقت خانواده شادروان صادق هدایت، مختارید تا مهم‌ترین و خواندنی‌ترین آثار هدایت را، بدون غلط‌های مطبعی رایج و لغزش‌های فراوانی که در چاپ بی‌رویه‌ی آثار او راه یافته همراه با تحلیل و نقد جامع آثار و آرای ادبی ایشان منتشر کنید، لطف کنید نظرتان را برای علاقه‌مندان امروزی آثار هدایت، درباره‌ی نوع موافقت، مهم‌ترین و خواندنی‌ترین آثار، بیان غلط‌های چاپی و لغزش‌های زبانی، و این که از چه منظر ادبی به تحلیل و نقد جامع آثار و آراء ادبی هدایت پرداخته‌اید، بیان کنید.

بهارلو: لابد اطلاع دارید که بر اساس قانون مؤلفین و مصنفین در ایران، پس از گذشت سی سال از مرگ صاحب اثر، حقوق مادی ناشی از اثر جنبه عمومی یا ملی پیدا می‌کند؛ به این معنی که گسان دیگر هم، به جز وارث قانونی یا ناشران قبلی، قانوناً مجاز به چاپ آثار او هستند، البته مشروط به این که حقوق معنوی مؤلف یا مصنف محفوظ بماند. منظور از حقوق معنوی گمان می‌کنم روشن باشد، یعنی مثلاً کسی نمی‌تواند اثر مؤلف یا مصنف در گذشته‌ای را، کلاً یا جزئاً، به نام خود یا دیگری چاپ یا تکثیر کند. بنابراین موضوع «موافقت» در تجدید چاپ آثار هدایت نه از نظر جنبه رسمی یا تشریفاتی آن، بلکه صرفاً به جهت روابط دوستانه و احیاناً رفع پاره‌ای شبهات بوده است. همین‌جا لازم می‌دانم بگویم که من، به‌ویژه در تألیف کتاب «نامه‌های صادق هدایت» از باری‌های بی‌دریغ و مهرآمیز دوست عزیزم آقای

جهانگیر هدایت و زنده‌یاد بیژن جلالی برخوردار بوده‌ام. متأسفانه عموم آثار هدایت، با وجود تجدید چاپ‌های مکرر آن‌ها از سوی ناشران با سابقه و صاحب نام، چنان‌که برازنده آثار و نام هدایت باشد، انتشار نیافته‌اند، چه از حیث حروف نگاری و دقت در نمونه‌خوانی متن‌ها و چه از حیث نوع چاپ و قطع و صحافی و مانند این‌ها. در این آثار، بلااستثنا در همه چاپ‌ها، سهو و لغزش‌های بسیاری دیده می‌شود که غلط‌های فاحش مطبعی و ساقط شدن پاره‌ای از کلمات یا حتی جمله‌های متن از مهم‌ترین آثار آن‌ها است. من تعدادی از کتاب‌های تجدید چاپ شده هدایت را، که تا قبل از انقلاب، دست کم، دو یا سه ناشر متفاوت داشته‌اند، با نسخه چاپ اول آن‌ها، که در زمان حیات هدایت و زیر نظر خود او انتشار یافته‌اند، عیناً مقابله کرده‌ام. برای نمونه می‌توانم به صراحت بگویم که نسخه‌های تجدید چاپ شده «بوف کور»، «وغ و غ ساهاب»، «علویه خانم»، «ترانه‌های خیام»، «رباعیات خیام» و «توب مرواری» در بسیاری موارد با نسخه‌های چاپ اول آن‌ها تفاوت دارند. این تفاوت‌ها علاوه بر آنچه به آن‌ها اشاره کردم، در کاربرد شیوه رسم الخط و علایم سجاوندی و نحوه پاراگراف‌بندی نیز مشهود است. بنابراین آنچه ضروری به نظر می‌رسد این بود که مجموعه آثار هدایت بر اساس چاپ نخست کتاب‌های او یا احیاناً دست خط نویسنده یا نسخه‌هایی که خود هدایت در متن یا حاشیه آن‌ها اصلاحاتی کرده است منتشر شوند. بدیهی بود که امکان چاپ همه آثار هدایت میسر نیست و طبعاً آثاری که امکان چاپ آن‌ها، بدون جرح

و تعدیل یا حذف و اضافات معمول، فراهم بود در اولویت قرار داشتند. من در نخستین کتابی که از هدایت، بعد از انقلاب با نام «مجموعه‌ای از آثار صادق هدایت» منتشر کردم، گمان می‌کنم، به این هدف تاحدی دست یافتم. در این کتاب پروپیمان که بیش از سه سال در محاق توقیف ماند، تقریباً همه داستان‌های کوتاه هدایت، به جز یکی دو تا و متن کامل «وغ و غ ساهاب» (بام، فرژاد) و «پیام کافکا» و چند نمونه از متل‌های فارسی و «مقالات انتقادی هدایت» و بخش مهمی از نامه‌های او به دوستانش و نیز داستان‌های کوتاهی که هدایت از فرانسه به فارسی ترجمه کرده، چاپ شده است. من پس از آن کتاب‌های «اصفهان نصف جهان» و «نامه‌های صادق هدایت» (کامل‌ترین نامه‌های او تا به امروز) و «سگ و لگرد» و «عشق و مرگ در آثار صادق هدایت» را منتشر کردم، که بیش از دو بیست صفحه، به عنوان مقدمه، در نقد و تحلیل آثار هدایت، بر این کتاب‌ها نوشته‌ام. خیال می‌کنم برای تبیین نظرگاه من درباره آثار و آرای ادبی هدایت باید به آن مقدمه‌ها مراجعه کرد، که اختصار آن‌ها در یک یا دو جمله در این جا حقیقتاً برایم مقدور نیست.

ع.م. بیش از پنج سال است که دو نسخه منحصر بفرد زمان «بوف کور»؛ یکی نسخه‌ی خطی چاپ بمبئی و دیگری نسخه‌ی چاپ مظاهری (انتشارات روزنامه‌ی ایران) که همراه با مقدمه‌ی توضیحی مفصلی از شما است، در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در صف اخذ مجوز نشر قرار دارد؛ آیا آن نسخه از بوف کور که در زمان هدایت و تا قبل از انقلاب توسط انتشارات امیرکبیر یا ناشران دیگر چاپ شده، با این دو نسخه تفاوت کمی و کیفی دارد؟ آیا نسخه‌ای که از بوف کور به انگلیسی ترجمه و در ایران چاپ شده از روی یکی از این دو نسخه‌ی حاضر در ارشاد است یا همان نسخه‌ی سومی است که به وسیله‌ی انتشارات امیرکبیر آن زمان چاپ شده است؟

بهارلو: در مقدمه‌ای که بر «بوف کور» نوشته‌ام این موارد را به تفصیل برشمردم و توضیح داده‌ام. دو نسخه‌ای که من فراهم کرده‌ام با نسخه‌هایی از «بوف کور» که تا قبل از انقلاب، از سوی «انتشارات امیرکبیر» و «جاویدان»، منتشر شده‌اند تفاوت‌های کمی و کیفی دارند. نسخه «جاویدان» از روی نسخه «امیرکبیر» تجدید چاپ شده است، و نسخه «امیرکبیر»، یک سال پس از مرگ هدایت، زیر نظر بزرگ علوی و اعتضادالملک، پدر هدایت منتشر شده است. ظاهراً علوی و اعتضادالملک نسخه «بوف کور» چاپ مظاهری (انتشارات روزنامه «ایران») را مبنای کار خود قرار داده‌اند، اما پیداست که پس از حروف چینی آن راه عیناً، با متن اصلی مقابله نکرده‌اند؛ زیرا رسم الخط و علائم نقطه گذاری آن، در موارد بسیار، از متن مبنای متفاوت است و پاره‌ای از «بند» (پاراگراف)‌ها و عبارت‌ها، بی هیچ دلیلی، تقطیع شده‌اند، و در چندین جا کلماتی حذف شده است، از جمله کلمه «آیا» از آغاز چند جمله پرسشی. این

را هم بگویم که نسخه خطی «بوف کور»، موسوم به نسخه بمبئی (۱۳۱۵)، با نسخه چاپ مظاهری تفاوت‌های چشم‌گیر فراوانی دارد. اما این تفاوت‌ها، هرچه هست، اثر دست خود هدایت است، و از همین رو نسخه چاپ مظاهری راه که در اواخر سال ۱۳۲۰ منتشر شده است، باید صحیح‌ترین و معتبرترین نسخه «بوف کور» دانست. هر دخل و تصرفی چه سهوی و چه عمدی، که در متن «بوف کور» شده باشد، حتی اگر به اصطلاح جنبه «ساختاری» نداشته باشد، قطعاً واجد اهمیت است؛ زیرا «بوف کور» اثری است «فرهینخته» که دقایق و خصایص زبانی و نحوی آن محل تأمل است. من از این رو دو نسخه «بوف کور» بمبئی و مظاهری را یک جا گرد آورده‌ام که هر دو نسخه در زمان حیات هدایت و زیر نظر خود او منتشر شده‌اند، و چاپ هر دو متن در یک مجلد، فرصتی است برای علاقه‌مندان آثار هدایت تا ظرایف و جزئیات پرورده‌ترین و شگفت‌ترین اثر هدایت را مورد مقایسه و مذاقه قرار دهند. به نظر می‌رسد که ترجمه انگلیسی «بوف کور» بر اساس چاپ «امیرکبیر» یا «جاویدان» صورت گرفته باشد.

ع.م. شما گفته‌اید که مجوز چاپ نسخه‌ی انگلیسی «بوف کور» از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر شده است، آیا در این نسخه‌ی انگلیسی هم شما نظارتی داشته‌اید؟ این نسخه‌ی انگلیسی از روی کدام سه بوف کور است؟ مترجم آن کیست؟ آیا فقط به انگلیسی چاپ شده یا شما و یا مترجم هم مقدمه و شرح و تفسیری بر آن نوشته‌اید؟ بهارلو: من هیچ دخالتی در ترجمه انگلیسی «بوف کور» و چاپ آن نداشته‌ام، و گمان می‌کنم ترجمه آن بر اساس نسخه «امیرکبیر» یا «جاویدان» از روی ترجمه فرانسوی «بوف کور» صورت گرفت باشد. مترجم انگلیسی «بوف کور» د. پ. کاستلو است که گویا زبان‌شناس و فرهنگ‌نگار نیز هست. این ترجمه ظاهراً، نخستین بار در ۱۹۵۷ میلادی در آمریکا چاپ شده است، و سپس در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۸۹ و ۲۰۰۰ تجدید چاپ شده است. تجدید چاپ آن را توسط انتشارات «کاروان» ظاهراً، باید پنجمین نوبت چاپ آن به حساب آورد. کاستلو مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته است و چاپ اخیر آن نیز ناقد مقدمه یا هرگونه یادداشت یا پیش‌گفتاری است. «بوف کور» تقریباً به همه‌ی زبان‌های زنده جهان ترجمه شده است، و ظاهراً بهترین ترجمه آن به زبان فرانسه است، که روزبه لسکو آن را در زمان حیات هدایت و با مشورت خود او ترجمه کرده است.

ع.م. آقای بهارلو شما معتقدید که ما ادبیات معاصر داریم ولی نویسنده‌ی معاصر به معنای کلی و دقیق کلمه نداریم و هدایت را تنها نویسنده معاصر می‌دانید. ممکن است بفرمایید این معنای کلی دقیق کلمه یعنی چه؟ این که این عنوان نویسنده معاصر که تنها هدایت استحقاق آن را دارد، و نویسندگان بعد از او، جامعه‌ی فرهنگی، و حتی دیگرانی که از قلمرو زبان‌های بیگانه در تماس با ادبیات معاصر ما هم این

عنوان

را به او

داده اند کافی است؟ آیا ما اجازه‌ی

تشکیک و تردید در آراء گفته شده را نداریم؟ آیا هرچه دیگران در گذشته درباره‌ی هدایت گفته‌اند باید موبه‌مو پذیرفت؟ آیا ما امروزه اجازه نداریم بدون داوری یا در کنار داوری گذشتگان، داوری و نگاه مستقل خودمان را بر او و آثار وی داشته باشیم؟ همان‌طور که شما این داوری و نگاه مستقل را درباره‌ی آثار او اعمال می‌کنید؟

بهارلو: منظور من از نویسنده معاصر، در حقیقت، نویسنده حرفه‌ای است، نه نویسنده متفنن که از سراتفاق سایه دستی از او منتشر می‌شود؛ هرچند این سایه دست بتواند نظر عده‌ای را هم بگیرد. هدایت نویسنده‌ای حرفه‌ای بود؛ که با عمیق‌ترین توجه ممکن به ادبیات می‌نگریست. اگرچه نویسندگی «حرفه‌اش نبود» نوشتن را بیش از هر حرفه دیگری جدی می‌گرفت. زندگی یا سرنوشت او با نوشتن گره خورده بود، به طوری که وقتی دیگر نتوانست بنویسد، یا به تعبیر خودش از «پخش احساسات و اصطلاحات» خسته شد، زندگی‌اش نیز معنای طبیعی خود را از دست داد، و حیاتش به نقطه ختام خود رسید. هدایت نمی‌خواست، نمی‌توانست، طبیعت خود را دیگرگون کند، زیرا آن را نوعی تظاهر و اهانت به خود می‌دانست. او بر آن بود تا از سطح جریان عمومی زندگی، که از تولد تا مرگ ادامه دارد، فروتر برود؛ زیرا مانند هر سطح جریان و سازگاری با آن راه برای ناعین آسایش و عافیت خود، نوعی بلاهت اخلاقی یا «بی‌اخلاقی رندانه» می‌دانست. این تجربه راه، به علاوه این خصلت ممتاز هدایت که انسان هرگز، در هیچ لحظه‌ای از حیات خویش، نمی‌تواند نسبت به سرنوشت خود بی‌اعتنا بماند، تقریباً هیچ‌یک از نویسندگان دیگر ما ندارد. ما می‌توانیم حضور هدایت را به عنوان نوعی «آرمان ادبیات خالص» بپذیریم، زیرا او معیارهای ادبیات و نویسندگی و نقد ادبی را در ایران از بیخ دیگرگون کرد، و بیش از دیگر نویسندگان و شاعران ما توده خوانندگان فارسی زبان را برانگیخت و با ادبیات آشتی داد. من گمان می‌کنم که قضاوت جامعه فرهنگی ما درباره‌ی هدایت، یا قضاوت آن‌هایی که از قلمرو زبان‌های دیگر با ادبیات ما تماس داشته و دارند، در واقع نوعی قضاوت تاریخی درباره‌ی هدایت است. این قضاوت را خوش آمد یا بد آمد کسی به وجود نیاورده است. به آسانی هم تغییرپذیر نیست، و کسی نباید، و

نمی‌تواند،

آن را

دست کم

بگیرد. این قضاوت را آثار هدایت پدید آورده است. واقعیت این است که درباره‌ی هیچ‌یک از نویسندگان معاصر ما هم چو قضاوتی وجود ندارد. اما مسلماً ما اجازه تشکیک و تردید در همه آراء و عقاید را داریم، و کسی هم نگفته. دست کم من یکی نگفتم. که آنچه را دیگران، در گذشته، درباره‌ی هدایت گفته‌اند ما باید موبه‌مو بپذیریم. طبعاً ما باید دیدگاه مستقل خودمان را درباره‌ی هدایت و آرای دیگران درباره‌ی او داشته باشیم، و من، همان‌گونه که شما هم ظاهراً تأیید کرده‌اید، جانب این‌گونه «داوری» یا «نگاه» را می‌گیریم.

ع.م. آقای بهارلو آیا اسطوره‌ای کردن هدایت یا از او در عرصه‌ی ادبیات معاصر کشورمان کاریزما ساختن نوعی نان‌دانی درست کردن برای خود نیست؟ بعد از مرگ هدایت ما شاهد انواع و اقسام کتبی هستیم که بسیاری از آن‌ها در راستای کاریزماتیک یا اسطوره‌ای کردن او است، این قبیل آثار به جای آن که از نظر ادبی اقدام به استخراج یا افشای ترفندهای ادبی و مضامین مستتر در آثار هدایت بکنند و یا این که از منظر ادبی به خواننده بگویند که هدایت نویسنده که بود و چه کرد و چه جایگاهی در ادبیات معاصر ایران داشت، مدام به متورم کردن و حجیم کردن و گاه دست‌نیافتنی کردن او کرده است، ما با این پدیده باد کردن چه کنیم؟ چون یک اکثریت خواننده متعارف از این‌گونه کتاب‌ها تغذیه می‌کنند!

بهارلو: من گمان نمی‌کنم که بتوان با کیش قهرمان‌پرستی یا به تعبیر شما، از اسطوره‌ای کردن هدایت، یا اشخاصی چون او، «نان‌دانی» درست کرد، و واقعاً به نان و نوبی هم رسید. در این مملکت شش هزار ساله برای تأسیس «نان‌دانی» راه‌های آسان و عوامانه تری وجود دارد، که همه ما کمابیش از نمونه‌های جورواجور آن اطلاع داریم. اما خیال می‌کنم منظور شما را دریافته باشم. آن کتاب‌هایی که مورد نظر شما است، که مؤلفان‌شان «مدام به متورم کردن و حجیم کردن» هدایت. در واقع به «متورم کردن و حجیم کردن» او راق سیاه کرده خود. می‌پردازند، به تعبیر مهندس گنجه‌ای «باباشمل» در واقع «متاب» هستند که دیر یا زود جای‌شان در آشغال‌دانی است. اما واقعیت این است که زندگی و شخصیت هدایت، درست پس از مرگش، افسانه شد. او هم چون نمونه درخشان کمال و صداقت و صفای اخلاق چنان

در قلب معاصرانش جا گرفت که حتی آن‌ها که در حلقه دوستانش و از ارادت‌مندانش نبودند ناگزیر می‌شدند او را به‌جا بیاورند و گاه نیز در سروودن ستایش او از دیگران پیشی بگیرند، و پاره‌ای که او را نمی‌ستودند یا حتی هیچ موافقتی با او نداشتند و دست‌کم لازم می‌دیدند حساب خود را با او روشن کنند و نظر خود را درباره‌اش توضیح دهند. در حقیقت امتیاز هدایت این است که بی‌آن‌که خودش خواسته باشد همواره در مرکز توجه خوانندگان و اهل قلم ما قرار داشته است؛ به طوری که در میان نویسندگان و شاعران مرده و زنده یک صد سال اخیر ایران از همه نظرگیرتر است. البته این راهم بگویم که عده‌ای از دوستان، یا دوست‌داران شیفته و شیدای هدایت با پرستش او به عنوان «نویسنده نابغه» در تقویت افسانه او، یا در شاخ و برگ دادن به آن بی‌تأثیر نبوده‌اند. واقعیت این است که آن‌ها اغلب کوشیده‌اند، با آسمان و ریسمان بافتن، به نحوی خودشان را با آن افسانه درآمیزند، به امید این که شاید نصیبی از نام و آوازه بلند او ببرند، و از این رو اغلب به اسارت آن افسانه درآمده‌اند. من، به نوبه خودم، جانب هدایت واقعی، هدایت نویسنده، هدایت «بوف کور» و «سه قطره خون» و «وغ و غ ساهاپ» و «توب مرواری»، را می‌گیرم تا هدایت افسانه‌ای را.

ع.م. شما هدایت را نخستین روشنفکر مستقل ایرانی می‌دانید که سر بر آستان هیچ قدرتی نسائید، ممکن است ابعاد این استقلال را در آثار مکتوب او، رفتار اجتماعی، حضور اجتماعی و تأثیر فردی وی در جامعه‌ی ادبی آن روز بیان کنید؟ آیا او در دنیای امروز هم می‌تواند مسطوره‌ی روشنفکر مستقل باشد، یا این تعریف نیاز به تصحیح و تکمیل شدن دارد؟

بهارلو: چنان که می‌دانید اصطلاح روشن فکر، کمابیش به معنای مدرن و متعارف آن، یک دهه پیش از انقلاب مشروطه یا دقیق‌تر با آغاز قرن شمسی حاضر وارد فرهنگ ما شده است؛ اگرچه اخلاف روشن فکر ما خود را «منورالفکر» می‌نامیدند؛ یعنی کسانی که گمان می‌کردند بر ضد نوعی طرز تفکر سیاه و کهنه و نوعی نظام حکومتی معیوب و ستمگر می‌جنگند، و البته «تنویر افکار» یا روشن‌گری را هم از وظایف خود می‌شمردند. در نخستین سال‌های پس از بازگشت هدایت از پاریس. از ۱۳۰۹ شمسی به بعد. دو دسته روشن فکر، در فضایی ادبی و فرهنگی ایران، فعالیت

می‌کردند: «ادبای سبعه» و «گروه ربهه». «ادبای سبعه» از نسل جاسنگین و پیرنویسندگان محافظه‌کار و دانش‌گامی تشکیل می‌شدند که عموماً به بحث‌های دور و دراز درباره‌ی ریشه و معانی لغات و کندوکاو در متون قدیمی و نوشتن مقدمه و تحشیه بر آن‌ها می‌پرداختند، اما «گروه ربهه» که نام‌شان یک جور دهن‌کجی به «ادبای سبعه» بود و اغلب فرنگ رفته و زبان‌دان بودند و قطب آن صادق هدایت محسوب می‌شد، از حدود مجاز حکمت نسل خود فراتر می‌رفتند، و در جست‌وجوی یک فضای فرهنگی باز و گسترده بودند که همه هنرهای تازه، از قبیل شعر و ادبیات و نمایش‌نامه و نقد و موسیقی و نقاشی، را دربر می‌گرفت، و قبل از هر چیز نماینده روح زمانه خود بودند. هم «ادبای سبعه» از هفت نفر بیش‌تر بودند و هم «گروه ربهه» از چهار نفر، اما از میان آن‌ها وضع هدایت کاملاً متفاوت بود. امتیاز او این بود که نه تمایلی به حضور و نفوذ در قدرت سیاسی داشت و نه حاضر بود خود را وقف فعالیت‌ها و اهداف بدیل یا جانشین قدرت سیاسی کند، و در عین حال که همواره در پی حفظ استقلال خود بود هیچ‌گاه از نقد و ریشخند قدرت‌های فعال جامعه، چه غالب و چه مدعی قدرت، به‌ویژه آن‌جا که لازم می‌دید، کوتاهی نمی‌کرد. ممکن است استقلال روشن‌فکری و مسأله «آگاهی اجتماعی» هدایت قدری پیچیده و تعارض‌آمیز بنماید. شواهد

بسیاری در دست است که نشان می‌دهد هدایت، در هیچ دوره‌ای نخواست است با جریان پیش‌برود و حس او برای دریافت واقعیت، یا حقیقت، چنان زورآور بوده است که با هیچ قانون و مقررات و آرمان متعارف و راست‌وریست شده‌ای سازگار نمی‌شده است. او برای درک وجوه زمانه خود بیش از هر نویسنده و سیاست‌مدار و روزنامه‌نگار حرفه‌ای از خود حساسیت نشان می‌داد، و همواره تمام نیروی ذهن و اراده خود را صرف دریافتن خبط و خطاهایی می‌کرد که عده‌ای سعی داشتند آن‌ها را به عنوان تلاش‌های ثمربخش و اصول‌خطاناپذیر جا بیندازند. هر ایرادی هم که به هدایت وارد باشد فضل تقدم از لحاظ چنین روشن‌فکری با او است؛ روشن‌فکری که با نفرت از مظاهر استبداد و اختناق و جنبه‌های سیاه و زشت زندگی، اغلب با زبان کنایی و ریشخندآمیز، یاد می‌کند، و از هم‌رنگی و زبونی و رفتن زیر بار زور یا فشار عقاید از پرستش قدرت و تعصب فرقه‌ای و تنگ‌چشمی مرامی، و از بدخواهی و حسدورزی و خودپسندی بیزار است. از این‌رو است که من هدایت را روشن‌فکر اصیل و

عمیق و شریف
می‌دانم؛ به‌ویژه
این که او در
زمانی
عقاید
مستقل
خود را
بیان می‌کرد



مورثه نوم، فخریه
 سوم، چهارم، پنجم
 از روی سیمند و هشتاد و یک

که احکام کلی و مشرب های سیاسی هواخواهان فراوان داشتند و راه حل های ساده شورانگیز باب روز بودند. در زمانه او بسیاری از مبارزان و متفکران آزادی خواه رذایل موجود در جامعه را نکوهش می کردند و صلاهی زندگی بهتری را درمی دادند، اما هدایت بر آن بود تا ژرف ترین ناسازی زمانه را آشکار کند، و به همین جهت وظیفه او سخت والا و دردناک بود. او می دانست که اصطلاحات کلی «آزادی» و «برابری» اگر به مفاهیم معین قابل انطباق با اوضاع واقعی ترجمه نشوند بهترین نتیجه شان این است که حقیقت در پس پرده محق بماند، و آن «خطرهای که معمولاً روشن فکران مردم را نسبت به آن هشدار می دهند جامعه را تهدید کند. طبعاً من تعریف خودم را از هدایت کامل نمی دانم و آن را نیازمند اصلاح، یا به تعبیر شما «تصحیح و تکمیل شدن»، می دانم.

اجباری وجود ندارد که خواننده مقدمه های مرا پیش از مطالعه آثار هدایت بخواند، می تواند آخر سر مقدمه ها را بخواند، یا چنان چه مایل نبود اصلاً نخواند.

ع.م. شما اصلی ترین ویژگی معاصر بودن هدایت را قدرت ابداع و اصالت وی می دانید که او را در بین نویسندگان بعد از خود متمایز و منحصر به فرد می کند، و به زعم شما جلوه های گوناگون و نظرگیر این ابداع و اصالت هم در آثار هدایت مشهود، است تا آن جا که وی را بیشگام توصیف «آدم ایرانی» می دانید، می شود به نمونه هایی از این ابداع و اصالت در آثار هدایت اشاره کنید و درباره توصیف «آدم ایرانی» مدنظر او توضیح بیشتری بدهید؟ آیا تمامی آثار هدایت این «آدم ایرانی» را نمایندگی می کند یا معروف ترین آثارش؟

ع.م. آقای بهارلو شما در حال حاضر اقدام به چاپ مجموعه ای از آثار صادق هدایت، نامه های صادق هدایت، عشق و مرگ در آثار صادق هدایت، اصفهان نصف جهان و سگ ولگرد کرده اید که همگی همراه با مقدمه های تفصیلی و تحلیلی است که منبعث از دیدگاه ادبی امروزی شماست. شما کوشش کرده اید تا ۱. ترفندهای ادبی را که هدایت در آثار خود به کار برده، ۲. مضامینی که در لابه لای این ترفندها پیچیده و پنهان شده، و ۳. الحاصل این دو فرم و محتوا = که در آثار ادبی قابل به تفکیک این دو هم نیستیم و هر دو را درهم تنیده و مستحیل می دانیم = که آن نگاه ادبی به انسان، طبیعت و هستی را نمایندگی می کند، که نویسنده منظور نظر دارد؛ همراه با تحلیل و نقد جامع آثار و آرای ادبی هدایت برای جامعه ای ادبی کشورمان عرضه نمایید، آیا چاپ این مقدمات در آغاز هر کتاب، نوعی پیش داوری از خواندن خود آثار را به خواننده القاء نمی کند؟ بهتر نبود تا این مقدمات در صفحات آخر کتاب و یا کلاً در یک کتاب جداگانه چاپ می شد؟

بهارلو: به نظر من ابداع و اصالت هدایت، بیش از هر چیز، در قدرت کلام و زبان اوری و نیروی تخیل و عنصر طنز و شوخ طبعی ذاتی و بی مانند او جلوه گر است؛ به ویژه این که در عرصه های مختلف، چه در نوشتن داستان کوتاه و رمان و چه در نمایش نامه و مقالات انتقادی و طنزآمیز، و هم چنین در آثاری که از زبان فرانسه و پهلوی به فارسی ترجمه کرده است، قابلیت و توانایی خود را نشان داده است. هدایت نخستین نویسنده ایرانی است که در قالب ها و ژانرهای ادبی متنوعی با جدیت، و نه از سر تفنن، آزمایش گری و ذوق ورزی کرده است، و پاره ای از نوآوری های او پس از گذشت نیم قرن، کماکان، اهمیت خود را حفظ کرده اند.

بهارلو: شاید حق با شما باشد. اما گمان می کنم خواندن مقدمه های من بر این کتاب ها چه باعث نوعی «پیش داوری» باشد و چه «پس داوری»، به عهده یا به اختیار خواننده است؛ زیرا الزام و

آنچه در داستان های هدایت به ویژه از حیث «آدمپردازی» (Characterization) نظرگیر است توصیف وضع انسان، یا فرد، و موقعیت و تنگنای حیرت او است، البته انسان یا فرد ایرانی که از منشور ذهن نویسنده گذشته است، و طبعاً از همان منظر باید تبیین شود. انسان در مفهوم کلی و عام آن برای هدایت مطرح نیست. در کانون اصلی داستان های هدایت آدم های گوناگونی قرار دارند با خصوصیات فردی و ممتاز، که مفهوم یا معمای «من» محور و موضوع اغلب آن ها است، و نویسنده بر آن است تا ماهیت پنهان آن را نشان دهد. فقدان «قهرمان مثبت» به عنوان



انسانی با ارزش های والا و فضایل خیره کننده که دنیای آشفته داستان را تنظیم می کند و نماینده فکری و

اخلاقی نویسنده نیز هست، یکی از امتیازهای داستان‌های هدایت است. هدایت هیچ‌گاه در پی خلق قهرمان‌های بی‌عیب و نقص نبود. تقریباً در هیچ‌یک از داستان‌های او آدم‌ها دارای «رسالت» و آرمان‌های متعالی نیستند، و به دیگرگون کردن واقعیت، ساختن واقعیت جدید یا «برتر» اقدام نمی‌کنند. آن‌ها اصولاً، به معنای متعارف کلمه، مجرم و گناه‌کار نیستند؛ اگرچه ممکن است در لحظاتی خودشان را مجرم یا گناه‌کار بدانند. در واقع از نظر هدایت جرم یا گناه در محیطی که آدم‌ها در آن زندگی کنند باید جست‌وجو شود، و بنابراین اگر ضرورت ایجاب کند که مجرم یا گناه‌کاری معرفی و محاکمه شود، قبل از هرکس، خود جامعه در معرض اتهام است نه افراد و افراد آن به‌طور جداگانه. به نظر من توصیف هم‌چو آدمی، به‌زعم من «آدم ایرانی». اگر در همه آثار هدایت وجود ندارد، کمابیش در تعدادی از داستان‌های او دیده می‌شود.

شمرده نمی‌شود، چه بسا مستحسن نیز باشد. البته من، به هیچ‌وجه، عقیده ندارم که مؤلفان این کتاب‌های همگی در شرح و تفسیر آثار هدایت اهلیت یا صلاحیت لازم را داشته باشند.

ع. م. و اما آخرین سؤال، چگونه می‌توانیم در عرصه ادبیات معاصر کشورمان از هدایت نویسنده فراروی کنیم، تا مدام مشغله‌ی هر نویسنده‌ای نباشد؛ آیا باید دقیقاً همان کارنامه‌ای را داشت که او داشته؟ یا آثار او را چه از نظر فرم و چه از نظر درونمایه و یا آنچه را که او به کمک این دو در گستره‌ی ادبیات تولید کرد، درونی کرد و از او برگذشت؟ نمی‌شود گفت ما بعد از هدایت کاری نکرده‌ایم، اثری مطرح ارائه نشده، و در زمینه‌های گوناگون ادبی پس‌رفت داشته‌ایم، آیا به تعبیری هر از چندگاه هدایت را مطرح نمی‌کنیم تا نویسندگان دیگر منسی شوند؟

ع. م. آقای بهارلو به‌جز نامه‌های صادق هدایت، اصفهان نصف جهان و سگ ولگرد کدام آثار دیگر هدایت از نظر شما مهم‌ترین و خواندنی‌ترین است که در دستور کار خود دارید؟ آیا تفکیک آثار هدایت به مهم و غیرمهم و خواندنی‌ترین و کم‌خواننده‌تر، در شرایطی که دست‌رسی آزادانه به آثار او نیست، لطمه‌ای به شناخت درست و صحیح از ایشان نمی‌زند و باعث نمی‌شود تا در سطح فرهنگی جامعه مدام هدایت، هدایت مطرح باشد ولی از نقد و نظر و شناخت ادبی او کمتر سخن به میان آید؟ شما بهتر می‌دانید که کتاب‌های درباره‌ی هدایت چندین برابر آثار او است؟

بهارلو: به نظر من راه «برگذاشتن»، یا به تعبیر شما «فراروی» از هدایت، به مقدار فراوان، در خود آثار هدایت و راه و روش او به عنوان نویسنده وجود دارد. هدایت، نه به عنوان روشن‌فکری مستقل با روحیه انتقادی و به عنوان نویسنده‌ای آزمایش‌گر و نوآور، همواره جانب اندیشه‌های تازه و شیوه‌های ادبی تازه و مخصوصاً مفاهیم تازه در ارتباط ادبیات و زندگی را می‌گرفت. او هیچ تمایلی نداشت که کسانی از او پیروی کنند، و زندگی یا جهان‌بینی‌اش برای معاصرانش، یا نسل‌های بعد از خودش، سرمشق یا الهام‌بخش باشد. هدایت حتی با هیچ‌یک از معاصرانش در رقابت نبود، برعکس او همواره بر آن بود تا از خودش، از تجربیات خودش، «فراروی» کند؛ از همین‌رو آن مسایلی که هدایت زندگی‌اش را بر سر آن‌ها گذاشت امروز، هم کماکان، اهمیت خود را حفظ کرده‌اند. قطعاً ما بعد از هدایت «کار»های بسیاری کرده‌ایم، و ادبیات ما با طبع آزمایشی‌ها و ذوق‌ورزی‌های تعدادی از نویسندگان پی‌گیر دستاوردهای نوآورانه‌ای هم داشته است.

بهارلو: گمان می‌کنم به بخشی از پرسش شما پاسخ داده باشم. هرگونه تفکیک یا به اصطلاح تقسیم‌بندی آثار هدایت طبعاً نسبی و اعتباری است و من دلایل خودم را در چاپ آثار هدایت در همان مقدمه‌ها، توضیح داده‌ام. نظر من، چنان‌که گفتم، این است که مجموعه آثار هدایت، یک قلم، چاپ شود، و متأسفانه هم چو امکانش عجلتاً وجود ندارد. من قصد دارم «کتاب مستطاب و غ و غ ساهاب» را، البته با شرح و تفصیل در کیفیت نگارش آن، به زودی چاپ کنم. متأسفانه چاپ «توب مرواری»، در وضع حاضر میسر نیست. در قبل از انقلاب هم، هرگز این کتاب در یک مجلد مستقل چاپ نشد، و آن نسخه‌ای هم که بعد از انقلاب از این اثر چاپ و بارها نیز از روی آن «افست» شده است کاملاً مغلوط و نامعتبر است. اگر احياناً نظر شما این است که چون اجازه چاپ آثار هدایت کلاً وجود ندارد پس ما نمی‌بایست همین تعداد آثار او را هم چاپ می‌کردیم باید عرض کنم که من با این نظر موافق نیستم. هر اثری که از هدایت، البته به شرط رعایت اصالت و امانت، چاپ شود مغتنم است، و من به توبه خودم آن را «مهم» و «خواندنی» می‌دانم. تجدید چاپ هر اثری از هدایت نه تنها لطمه‌ای به شناخت خوانندگان از هدایت نمی‌زند بلکه یقیناً زمینه‌ی بیش‌ترین شناخت را فراهم می‌کند. این که کتاب‌های «درباره‌ی هدایت» چندین برابر آثار او است فی‌نفسه عیب

اما این که ما هدایت را به عنوان نماینده اصلی و «پیش‌تاز» ادبیات معاصرمان معرفی می‌کنیم مطلقاً به معنای نفی دستاوردهای نویسندگان دیگر، یا به تعبیر شما «منسی» کردن آن‌ها، نیست. به نظر من حضور نویسنده‌ای با قدرت هدایت، و حتی اذعان به این حضور، به هیچ‌وجه بنیان ادبیات ما را سست نمی‌کند، بلکه آن را تقویت می‌کند و غرور ادبی ما را برمی‌انگیزد. O

نوروز سوم - شماره ۱
سوم - شماره پنجم
مزار میسند و هلاک و یک

